



وجه ترازیک همزیستی



میلاد نوری

مدرس و پژوهشگر
فلسفه

زمین که جایگاه همزیستی انسان هاست، درحالی که به یکایک ایشان تعلق دارد، زیست‌گاه مشترک آنان است. ازاین‌رو درحالی که هرکس برای سود و زیان خویش می‌جنگد، ناگزیر از آن است که همزیستی را در نظر و عمل پاس دارد. باین‌حال فردیت آدمی به خودخواهی گره می‌خورد و به کشاکشی بر سر زر و زور می‌انجامد. این کشاکش در ساختار همزیستی به شکل‌گیری قانون‌ها و نهادهای مدنی می‌انجامد تا تعادل فرد و جمع را به تعادل رساند. قانون، قاعده همزیستی است. هدف از قانون، صیانت از همزیستی در مقابل خودخواهی فردی و صیانت از حق فردی در مقابل ساختارهای جمعی است. باین‌حال همواره کشاکشی مداوم میان دوسوی این معادله برقرار است.

قانون، اساس تدبیر امور انسانی است و باید هارمونی همزیستی را فراهم آورد. اگر قانون اساسی خوب نوشته شده باشد، سعادت و موفقیت اجتماعی با فضیلت و کمال فردی تقابل نخواهد داشت؛ یا اگر داشته باشد نیز به کمترین میزان ممکن خواهد بود. باین‌حال دو چیز همواره هارمونی مقرر در قانون را نقض می‌کنند: نخست ناآگاهی و آسان‌طلبی توده‌ها و دیگر جاه‌طلبی و زوروتوزی کسانی که هر یک به‌شیوه‌ای توان نفی یا مصادره قانون را یافته است. ازاین‌رو حتی اگر حاکمی نیک‌سرشت که به علانیت پایبند است در مسیر تحقق آزادی و عدالت گامی بردارد، دست ناپایدی سرنوشت، نیروهای آشوب‌زای بسیاری را برمی‌انگیزد تا میراث او را به یغما برند و زوروتوزی و زرانزوزی را جایگزین آزادی و عدالت کنند.

همزیستی قانون‌مند، مستلزم خودبندیادی و خوداندیشی فاعل‌های عاقل و آزادی است که هر یک پروای دیگری را دارد و می‌خواهد حق دیگری را ادا کند درحالی که توأمان از لذت، حکمت و افتخار فردی نیز محروم نمی‌شود. باین‌حال در ذات همزیستی، یک عنصر ترازیک وجود دارد. ازاین‌رو تلاش‌ها و تقلاهای آدمی برای حفظ هارمونی و تعادل در پیوند فرد و جمع به شکست می‌انجامد. آن که خواهان نیکی برای همگنان است از جانب ایشان مورد حمله قرار می‌گیرد و کسی که می‌خواهد قانون را رعایت کند مبتلای کسانی می‌شود که قانون را زیر پای می‌گذارند. خرمدند که پروای همزیستی قانون‌مدانه را دارد، زرقای کشاکش اجتماعی می‌نگرد که چگونه در آن، برخی نیروها سر بر می‌آورند و برخی دیگر فرو می‌یاشند. به تلاش‌هایی می‌نگرد که نظم امور را باز می‌آفرینند و رویدادهایی که این نظم را نابود می‌کنند. بدین‌شیوه حوادث چنان رقم می‌خورند که ترس و ترحم زاده می‌شود و آدمی را به اندیشیدن در سرنوشت سیاسی انسان‌های میرافرومی برد. آنان که در فرازونشیب تقدیر غوطه می‌خورند، بار رنج و ملال را بر دوش می‌کشند. تلاش برای رسیدن به آرمان‌های آزادی و عدالت همواره با کام‌جویی و جاه‌طلبی مردمان و گروه‌ها پیاپمال می‌شود و این امر بغیر ترازوی را بر چهره همزیستی می‌نشانند. این ترازوی در ژرف‌ترین اعماق خودش زیسته می‌شود. آدمی ناگزیر خودش را در میان حوادثی می‌یابد که آشوب می‌آفرینند و هارمونی همزیستی را به یغما می‌برند. بنابراین در تقابل فرد و جمع، در تقابل مشارکت و مالکیت، در تقابل مراقفت و منازعت، در تقابل مرگ و زندگی، ترازوی ظلم و بیداد و نابرابری زاده می‌شود.

آن که به جاه و جایگاهی رسیده است، دل در گرو سازوکاری دارد که به او برتری می‌بخشد. ازاین‌رو در مقابل هر تلاش برای بهبود شرایط همزیستی می‌ایستد و از رویه امور صیانت می‌کند. باین‌ترتیب درحالی که قانون امری همگانی است که در راستای صیانت از همزیستی مقرر گشته است، او قانون را به‌نام زر و زور شخصی‌اش مصادره می‌کند و بدین‌شیوه هستی، طبیعت و مردمان را به‌بودی می‌کشاند و دیگران را به بندگی می‌گیرد. اما چنان که افلاطون می‌گوید: «این رویه به‌نمائی ویرانگر است و از هرگونه دانشی نسبت به آن چه خیر و عدالت است، اعم از الهی یا انسانی، چه اینک و چه در آینده، تُهی است».

مردمان ناگزیر از نظام سیاسی‌اند تا پاسدار آگاهی و آزادی افراد در میان جمع باشند و همزیستی ایشان را تمشیت کند. باین‌حال نظام‌های سیاسی که با تکیه بر قواعد قدرت‌آور، قواعد تکلیف‌زا را وضع می‌کنند تا بر کام‌جویی و جاه‌طلبی‌های فردی حد زنند، خودشان به سازوکارهایی برای گسترش مرگ و تباهی می‌انجامند. بدین‌شیوه، کسانی که شعار آزادی و عدالت را می‌دهند، پس از کسب قدرت، به نفی زندگی و نقض آزادی و عدالت می‌پردازند. ایشان منابع زمین را به یغما می‌برند، طبیعت را آلوده می‌کنند، مردمان را تحقیر می‌کنند، جان‌های انسانی را بی‌ارزش می‌کنند و زیستن را برای همگنان خود دشوار می‌نمایند، و جوترزیک همزیستی، همین است که قدرت‌بخشیدن به هر شخص و گروهی با بیم و امید همواره است. امیدواری‌ای که سوگمندها پیاپمال می‌شود و باز سر بر می‌آورد تا برای بازافتن آزادی و عدالت تلاش کند. این وجه ترازیک همزیستی است.

برای فرداها

شادکامی پژوهی، گامی ضروری به سوی شادکامی فردی و ملی



معرفی کتاب

فراسوی اقتصاد شادکامی به عنوان یک استاندارد در زندگی شخصی و در سیاست

نویسنده: یان آت

مترجم: حسین بیات

انتشارات: دکسا

قیمت: ۱۴۹ هزار تومان



راضیه فیض آبادی

نویسنده و منتقد ادبی

بله درست است، همه ما می‌خواهیم شاد باشیم. درواقع هیچ‌کس را پیدا نمی‌کنیم که دنبال ناشادکامی باشد. شادکامی با هیچ چیز خوبی سر ناسازگاری ندارد. اما شادکامی چه هست که اگر نگوئیم همه، حداقل بیشتر مردم، می‌خواهندش؟ واقعیت این است که شادکامی همیشه در هاله‌ای از ابهام بوده است، از زمان ارسطو تا به امروز. شادکامی از آن چیزهایی است که می‌خواهیم‌اش بدون آنکه بدانیم دقیقاً چیست. شاید به همین خاطر است که مطالعات شادکامی، به‌عنوان موضوعی میان‌رشته‌ای در دنیا پا گرفته است. حالا کتاب «فراسوی اقتصاد: شادکامی به‌عنوان یک استاندارد در زندگی شخصی و در سیاست»، به دنبال کاستن از سردرگمی درباره شادکامی است چون سردرگمی همیشه مانع بازاندیشی، جامع‌نگری و شفاف‌اندیشی است. این کتاب یکی از موضوعات مجموعه «شکوفایی» نشر دکسا است. اگر کتاب‌های این مجموعه را خوانده باشید، فهمیده‌اید که اتفاقاً شکوفایی یکی از نیازهایی است که پاسخ‌دادن به آن، باعث شادکامی می‌شود. درواقع در میانه‌های این کتاب می‌فهمید که شادکامی، حسی برخاسته از خودشکوفایی هم هست: حسی درآمیخته با تأمل و بازاندیشی.

از عنوانش معلوم است: فراسوی اقتصاد؛ یعنی برای شادکامی باید نگاهی جامع‌تر و فراگیرتر داشت و فقط روی اقتصاد تمرکز نکرد. درست است که اقتصاد مهم است و کشور‌های ثروتمند، رفاه بیشتر و احتمالاً شادکامی بیشتری برای شهروندان‌شان تأمین می‌کنند، اما همه داستان این نیست. قدم اول این است که بدانیم شادکامی چطور پدیده‌ای است و چه ابعادی دارد؟ آیا فقط از احساسات و عواطف ما سرچشمه می‌گیرد یا نه، درکی پیچیده‌تر است و به باورها، اندیشه‌ها و قضاوت‌های ما گره خورده است؟ کدام یک ما را شادکام‌تر می‌کند، یا کدام یک شادکامی ما بیشتر دوام می‌آورد؟ تا فاصل چهارم، شناخت خود شادکامی، مسئله است. شادکامی از لحاظ ماهیتی، تقسیم می‌شود به دو نوع عاطفی و شناختی. از لحاظ دوام، تقسیم می‌شود به کوتاه‌مدت و بلندمدت. نسبت‌اش باینک‌زیستی مشخص می‌شود و در تصویری جامع معلوم می‌شود که شادکامی نوعی نیک‌زیستی درونی است. پای استناداردها هم به میان می‌آید؛ بدون آن‌ها نمی‌شود شادکام شد. حال بعضی از استناداردها کاربردی‌ترند،

مثل استناداردهایی برای ورزش کردن، لباس پوشیدن، غذا خوردن و... و بعضی اساسی‌ترند و درباره تعامل‌مان با دیگران هستند مانند استناداردهایی برای اعتماد، همدردی، عدالت و... همگی می‌دانیم که ایدئولوژی‌ها، گفتمان‌های مسلط، تبلیغات، فشارهای اجتماعی و چه و چه می‌توانند استناداردهای ما را دستکاری کنند، یعنی سمت‌وسوی دیگری بدهند و حتی آن‌ها را با هم سر جنگ ببندازند. پس باید نقاد باشیم. باید بدانیم که چرا فکر می‌کنیم فلان چیز شادکام‌ترمان می‌کند، باید خواسته‌های مان را بشناسیم، بدانیم آیا این خواسته‌ها با

در ماجرای «گرانی زغال» طرح توطئه‌ای برای برکناری او چیدند که ناکام ماند و مصدق ماندنی شد.

۴ تسلیم کودتا

درواقع مصدق جوان به‌رغم معادلات پیچیده قدرت‌های محلی، ملی و خارجی و حوادث مختلف آن روزهای ناآرام، توانست موقعیت خود را تثبیت کند. آنچه مصدق را از ولایت برداشت درواقع همان بود که سال‌ها بعد او را از دولت کنار گذاشت: کودتا. با کودتای سوم اسفندماه ۱۲۹۹ و رئیس‌الوزرای سیدضیاءالدین طباطبایی بود که مصدق دریافت دیگر جای ماندن نیست. گرچه در همین مورد هم انعطافی نسبی نشان داد؛ اما اثر نداشت. مخالفت مصدق با دولت کودتا امر پنهانی نبود؛ ناچار به استعفا شد. جالب آنکه پیشنهاد استعفا او را یکی از صاحب‌منصبان نظامی انگلیسی (کلنل فریزر) به او داد و در گفت‌وگویی دوستانه، او را به پذیرفتن این پیشنهاد مجاب کند. کلنل فریزر ظاهراً با نوعی مکاری انگلیسی، دست روی رگ ملی‌گرایی مصدق گذاشت و گفت: «ایناصور می‌کنید ایالت فارس از ایران جدا شود و شما در فارس، یک ایالت مستقل تشکیل دهید؟» مصدق گفت: «به‌هیچ‌وجه». کلنل فریزر گفت: «دراین صورت از دو حال خارج نیست، یا با این دولت ولو بر خلاف عقیده، باید همکاری کنید تا معلوم شود چقدر از وعده‌هایی را که داده می‌تواند عملی کند، یا از کار کنار جویی‌نمایید، بگذارید هر چه در تمام مملکت می‌شود در این ایالت هم بشود...». مصدق با دولت کودتا کنار نمی‌آمد و ناگزیر بود با گزینه دوم فریزر موافقت کند... ازاین‌رو تصمیم گرفت استعفا کند. از طرفی، او با خود می‌اندیشید که فقط مخالفت شاه با استعفا او می‌تواند نیروی مؤثری برای پیشبرد کارهایش در فارس باشد (تاکتیکی که بعدها در دوران نخست‌وزیری هم چندباری آن را به کار برد که مهم‌ترین آن در تیرماه ۱۳۳۱ بود). درواقع امیدوار بود شاه با استعفایش مخالفت کند. بنابراین شانزدهم اسفندماه ۱۲۹۹، تلگرافی برای احمدشاه ارسال کرد. پاسخ استعفا اما تا دوهفته بعد، نیامد. مصدق تصور می‌کرد تاکتیک‌اش جواب داده. اما روز دوم فروردینماه ۱۳۰۰، تلگراف شاه رسید. احمدشاه استعفا مصدق را پذیرفته و نوشته بود: «استعفا شما از ایالت فارس به تصویب جناب رئیس‌الوزرا قبول شد. لازم است کفالت امور ایالتی را به قوام‌الملک تفویض نموده، فوراً حرکت نمایید. شاه». از قرار معلوم، تنها دلیل تاخیر پاسخ شاه، نبودن قوام‌الملک در شیراز بود...



سه‌گانه بالا نمی‌داند. مارکس در آثار خود به قوانین حقوقی خصوصی اشاره می‌کند و قانون طلاق را به نقد می‌کشد. نیز در شاخه‌های حقوق عمومی هم وارد می‌شود و روند تصویب قوانین در مجالس را به همراه متن قوانین اساسی تبیین می‌کند و حتی در بحث حقوق جزا از نخستین کسانی بود که به بحث ممنوعیت مجازات اعدام پرداخته است. او همچنین در موضوع حقوق بین‌الملل، به قرارداد ایران و بریتانیا (عهدنامه پاریس) اشاره کرده و در موضوع حقوق بشر نیز به مقاله شکنجه‌ها در هندوستان پرداخته است. لذا مطالعات حقوق انتقادی بدون ترجمان دقیق از تحلیل‌های حقوقی مارکس و نیز نظرات او در خصوص قوانین، غیرممکن به نظر می‌رسد. از طرفی مارکس تلاش کرد تا جای ممکن به نقد فلسفه حقوق در آثار هگل بپردازد. او در نقد فلسفه حق اصول اندیشه راست هگلی و لیبرالیسم حقوقی را به خوبی نقد کرده است. همچنین به‌طور جد باید توجه داشت که مارکس بر خلاف آنچه عنوان می‌شود، مخالف حقوق بشر نبوده بلکه نسل دوم حقوق بشر تحت عنوان حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی اصلاً از اندیشه او ملهم است. همچنین افکار او در خصوص محیط زیست و طبیعت بر نسل سوم حقوق بشر - یعنی حقوق همبستگی - پرتو خود را افکند. او همچنین بر اندیشه‌های فلسفی حقوقی اندیشمندان پست‌مدرنی چون میشل فوکو و نیز متفکران مکتب انتقادی مکتب فرانکفورت چون فرانتس فون هس و بسیار اثرگذار بوده. در ایران اما اثر او در خوری دراین خصوص دیده نمی‌شود. از این‌ها گذشته مارکس همیشه مخالف و منکر حقوق عمومی معرفی شده در صورتی که اندیشه‌های او پیرامون حقوق کارگران، سبب ایجاد رشته‌ای به‌نام حقوق کار شد و نیز اندیشه دولت‌های رفاهی در حقوق تأمین اجتماعی و نقش بی‌بدیل او در ایجاد رشته مطالعات جرم‌شناسی انتقادی و مطالعات میان‌رشته‌ای در حقوق امروز، قابل انکار نیست. امید که چاپ این اثر بتواند راهی دراین‌زمینه بگشاید. لذا کتاب مقالات حقوقی مارکس و انگلس به‌عنوان یک اثر ترجمه با موضوع نگرش فلسفی به حقوق جهت خوانش پیشنهاد می‌شود.